

تعامل نهاد دین و دولت در عصر پهلوی

محمد کاظم شفایی هریسی^۱

عاطفه فتاحی ماوردیانی^۲

چکیده

موضوع پژوهش حاضر تعامل نهاد دین و نهاد دولت از ابتدای قرن حاضر تا پیروزی انقلاب اسلامی است که در آن به بررسی سیاست‌های حکومت پهلوی در قبال نهاد دین و حوزه‌های علمیه و هم‌چنین برخوردهای متقابل حوزویان در برابر این سیاست‌ها و نگاه و برخوردشان در مقابل حکومت پهلوی و سیاست‌های دینی‌اش پرداخته شده‌است. سیاست‌هایی که گاه بنا بر مصالح در جهت خواسته‌های مذهبیون بود و گاه چنان ضد‌مذهب بود که تمامی مراجع را به مقابله با حکومت می‌کشاند. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است. نتیجه‌ی به دست آمده نشان می‌دهد که حکومت پهلوی اگرچه در مقاطعی سیاست‌هایش مطابق خواسته‌های مذهبیون و موافق با تمایلات نهاد دین بود اما این نزدیکی نه از روی دغدغه‌های دینی که براساس مصلحت‌سنجی و به منظور تحکیم پایه‌های قدرت خویش بود.

واژگان کلیدی: حوزه‌ی علمیه، حکومت پهلوی، سیاست دینی، مراجع تقلید

۱. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، k_shefaei@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ انقلاب اسلامی، fattahiatefeh@yahoo.com

در سال‌های پس از مشروطه آن چه در کشور مشهود و ملموس بود، وجود هرج و مرج و نابسامانی گسترده در سراسر کشور بود. وقوع جنگ جهانی اول و تسخیر بخش‌های عمده‌ای از کشور توسط طرف‌های درگیر و نقض بی‌طرفی ایران و پس از آن نیز شورش‌های متعدد در نقاط مختلف کشور^۱ و دولت‌های مستعجل^۲ کشور را به سوی فروپاشی سوق می‌داد.

در این سال‌ها، مفهوم مشروطه که زمانی مجاهدان مشروطه‌خواه بر سر آن جان می‌باختند، ارزش و معنای خود را چنان از دست داده بود که مشروطه هم‌ردیف هرج و مرج و قتل و غارت به کار می‌رفت. (کاتوزیان، ۱۳۸۶؛ ۸۶-۸۵) عالمان دینی، چون نائینی، که زمانی پرشورترین پشتیبان‌های مشروطه بودند و بارها بر وجوب آن تاکید کرده و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان (عج) به شمار می‌آوردند، به یک‌باره از صحنه سیاست کنار کشیدند و رغبتی حتی به شنیدن نام مشروطه از خود نشان نمی‌دادند. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۶۷) البته در این فروکش کردن شور مشروطه‌خواهی در میان علما علاوه بر وضع بحرانی کشور، منحصرشدن مرجعیت در وجود سید محمدکاظم یزدی،^۳ از مراجع مخالف مشروطه، پس از مرگ آخوند خراسانی که حامی سرسخت مشروطه بود، بی‌تاثیر نبود.

نظریه مشروطه را عالمان دینی بسط داده و با کمک عامه به پیش بردند ولی در این مقطع با کنار رفتن آنان، روشن‌فکران جوان سرخورده از مشروطه، سردمداری تفکر

۱- در این برهه شورش و یاغی‌گری اسماعیل‌آقا سمیتقودر جنوب آذربایجان، شیخ خزعل در خوزستان، نایب حسین کاشی در کاشان، نهضت جنگل در گیلان، کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان و قیام شیخ محمد خیابانی و سرهنگ لاهوتی نیز در آذربایجان در کنار ضعف و پریشانی دولت مرکزی، کشور را در وضعی بحرانی قرار داده بود. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۴۶-۱۳۴)

۲- تقی‌زاده از روی کار آمدن و سقوط ۳۸ کابینه در ده سال پس از مشروطه خبر می‌دهد و شهید سیدحسین مدرس نیز از عدم توانایی کابینه‌های مستعجل که در سه‌چهار ماه سقوط می‌کنند، برای اجرای برنامه‌های خودشان شکوه می‌کند. (ملایی‌توانی، ۱۳۸۱؛ ۱۳۵)

۳- از مراجع بزرگ تقلید در عصر مشروطه که از جایگاهی هم‌چون آخوند خراسانی برخوردار بود اما برخلاف وی نه تنها از مشروطه حمایت نکرد بلکه با آن مخالف نیز بود. وی صاحب کتاب معروف عروه‌الوثقی نیز می‌باشد.

سیاسی را برعهده گرفتند. بیش‌تر روشن‌فکران و سیاست‌مداران سکولار سابقاً مشروطه‌خواهی چون سیدحسن تقی‌زاده، کاظم‌زاده ایرانشهر، علی‌اکبر داور، سید محمد تدین، عبدالحسین تیمورتاش، محمدعلی فروغی (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۵۲) در نشریات خود همانند کاوه، ایرانشهر، آینده و فرنگستان (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۵۳) به جای دموکراسی و آزادی، این‌بار منادی «استبداد منور» شده و به دنبال دیکتاتوری مصلح و انقلابی می‌گشتند تا ایران را حتی با زور به قافله‌ی تمدن نزدیک کند. برخلاف عصر مشروطه که موافقانش در پی تلفیق سنت‌ها و مذهب ایرانی با نظام سیاسی غرب بود، اینان بر پذیرش یک‌پارچه‌ی تمدن سکولار غربی و فرنگی‌شدن جامعه‌ی ایران تاکید داشته و هرگونه دخالت عالمان دینی در سیاست را نفی می‌کردند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۰۴ و ۱۰۵) طبیعی بود که در این شرایط نابسامان فکر تغییر اوج گیرد و نظریه‌ها و اسطوره‌هایی جدید برای رهایی از آشفتگی و بی‌قراری پیدا شود و رضاخان، افسری چهل و دو ساله و فرمانده بریگاد قزاق در قزوین، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۴۷) شخصیت آرمانی مدنظر اینان بود که به گمان‌شان نماد دیکتاتوری مصلح بود که می‌توانست با کمک این گروه معمار توسعه‌ی ایران شود.

عصر رضاشاه

گرچه سرچشمه‌ی قدرت رضاخان اساساً ارتش بود اما بدون پشتیبانی چشم‌گیر مردمی نمی‌توانست به صورت صلح‌آمیز و قانونی به هدف غایی‌اش که نشستن بر تخت سلطنت بود، برسد. به سلطنت رسیدن رضاخان صرفاً از طریق خشونت، نیروی نظامی، ترور و منکوب‌کردن تمامی قدرت‌های منطقه‌ای و سیاستمداران صورت نگرفت چه در این صورت پشتیبانی مردمی که لازمه‌ی آن بود را نمی‌توانست بدست آورد. نمایش‌های مذهبی رضاخان در جلب توجه روحانیون و توده‌های مذهبی بسیار موثر بود.

وی همراه یارانش، در مراسم مذهبی به ویژه عزاداری‌ها شرکت می‌کرد و بنا به سنت عزاداری ایرانی، گل به سر می‌مالید و در پیشاپیش قزاق‌ها به سروسینه می‌زد. نشان افتخار ارتش ایران را ذوالفقار نامید. تعیین قاضی‌عسکر در پادگان‌ها، تشویق قشون به روزه‌داری در ماه رمضان و برگزاری مراسم احیای شب‌های قدر در نظمی و ادارات

قشون، دستور تعیین ناظر شرعیات برای نظارت بر نشریات و همچنین اعتراض به تخریب مقابر ائمه‌ی بقیع(ع) به دست وهابیون از اقدامات رضاخان در این دوره بود. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۱۰۹-۱۰۴)

رابطه‌ی او با عالمان نیز صمیمانه بود در جریان تبعید مراجع شیعه‌ی عراق، از جمله میرزای نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی به ایران در سال ۱۳۰۱ش، رضاخان به استقبال آنان رفت و از ایشان دل‌جویی نمود و در بازگشت نیز سرداررفعت را با ایشان همراه نمود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۲) این احترام البته بی‌پاسخ نماند و علاوه بر تلگراف تشکر، آیت‌الله نائینی تصویری منصوب به حضرت علی(ع) برای سردار سپه هدیه فرستاد. رضاخان نیز در سفر به عتبات پس از پیروزی بر شیخ خزعل، در دیدار با علمای نجف، بدیشان قول اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی در صورت رسیدن به سلطنت را داد. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۳) پس از آن بود که تلگرافی از سوی دو مرجع حاضر در نجف آیات نائینی و اصفهانی منتشر شد که مخالفان سردار سپه را مخالفان اسلام خوانده‌بود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۳)

اما در کمتر از ماهی پس از کودتای ۳ اسفند، در شهری دیگر در نزدیکی تهران پایتخت جریان دیگری به وقوع پیوست که منشا آثار فراوان و مهمی در تاریخ معاصر ایران شد. چند روز پیش از پایان سال ۱۲۹۹ش آیت‌الله حائری یزدی^۱ به دعوت جمعی از علمای

۱- آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۲۷۶ق در روستای مهرجرد اردکان یزد به دنیا آمده تحصیلاتش را در اردکان نزد مجدالعلما آغاز و بعداً در یزد ادامه داد. در سال ۱۳۰۳ق برای ادامه تحصیل به عراق و شهر سامرا هجرت کرد. در این شهر سطوح را نزد میرزا مهدی‌بن کریم شیرازی، میرزا ابراهیم محلاتی و شیخ فضل‌الله نوری به پایان رسانده و دروس خارج فقه و اصول را نزد آیات میرزا محمد حسن شیرازی، سید محمد فشارکی اصفهانی و میرزا محمدتقی شیرازی گذرانید. پس از فوت میرزای شیرازی همراه استاد خود، فشارکی، به نجف مهاجرت کرد و تا زمان فوتش همواره از محضرش استفاده می‌نمود و پس از آن در درس آیات خراسانی و طباطبائی یزدی حاضر می‌شد. وی در سال ۱۳۳۲ق جهت زیارت امام رضاع(ع) به ایران آمده و در پی دعوت اهالی اراک در آن شهر اقامت نمود و به انجام وظایف دینی و تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۰ق با اصرار علما و اهالی شهر قم به این شهر هجرت کرده و با تاسیس حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر و اقدامات عام‌المنفعه دیگری، منشا خدمات فراوانی در این شهر شد. وی تا سال ۱۳۵۵ق که درگذشت به تربیت شاگردان فراوانی همت گمارد که از آن میان می‌توان به آیات اراکی، خوانساری، گلپایگانی، داماد، شریعتمداری و خمینی اشاره کرد. (جواهرکلام، ۱۳۸۲؛ ج ۱: ۲۵۰-۲۴۳)

قم از اراک به این شهر مهاجرت نمود («روحانیت در ایران»، ۱۳۱۳؛ ۳) تا با حضورش رونق بخش حوزه‌ی علمیه‌ی این شهر شود.^۱ هر چند این هم‌زمانی با توجه به خاستگاه متفاوت متولیان هر یک، کاملاً تصادفی بود اما برخی از روشن‌فکران و اصلاح‌طلبان دینی از سال‌ها پیش بر ضرورت تاسیس حوزه در این شهر و انتقال مرکزیت دینی از نجف اشرف بدان‌جا تاکید کرده بودند. (ممقانی، ۱۳۶۳؛ ۴۱-۳۹)^۲

آیت‌الله حائری که در دورانی پرآشوب همواره در محل آن جنجال‌ها حضور داشت به کلی از امور سیاسی و بحث‌های مربوط به آن پرهیز داشت. آن‌گونه که با وجودی که در سال ۱۳۱۸ق به اراک آمده و حوزه‌ی این شهر را بنیان نهاده بود اما با شروع التهابات عصر مشروطه که در این شهر هم قابل مشاهده بود، برای دوری از درگیری در انقلاب، در سال ۱۳۲۴ق یعنی هم‌زمان با اعلام مشروطیت به نجف بازگشت اما این هجرت نیز وی را از غوغای انقلاب نرہانید که نجف خود در این زمان مرکز هدایت انقلاب بود. پس وی نجف را نیز ترک و به کربلا رفت و چند سالی در آن‌جا بود. وی حتی در مهاجرت ضد خارجی علمای نجف و کربلا به کاظمین نیز، نامش در میان مهاجرین دیده نمی‌شود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۷۹) به هر روی آیت‌الله حائری در سال ۱۳۳۲ق به اراک بازگشت و در سال ۱۳۴۰ق اندکی پیش از نوروز راهی قم شد. (جواهرکلام، ۱۳۸۲؛ ج ۲: ۲۷۶ و ۲۷۷) در این شهر نیز رویه‌ی سابق خویش را دنبال کرد. این سیاست‌گریزی را می‌توان در هنگام تبعید مراجع مقیم عراق، آیات نائینی و اصفهانی، به قم مشاهده کرد که با وجود پذیرش گرم و صمیمانه‌ی اولیه، در ادامه چندان خود را درگیر مشکلات آنان نمی‌کرد و هم‌دلی با رویه‌ی سیاسی ایشان نشان نمی‌داد. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۸۱) شاید

۱- با وجودی که از آیت‌الله حائری به عنوان مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم یاد می‌شود ولی در این مطلب نشریه‌ی مذکور اشاره شده که چهار سال پیش از این تاریخ و در سال ۱۳۳۶ق این حوزه به همت آیت‌الله میرزا محمد فیض که در سال ۱۳۳۳ق از سامراء به قم آمده بود تاسیس شده و بعد با آمدن آیت‌الله حائری به قم، تکمیل شده است.
 ۲- وی در رساله‌ی دیگری که چند سال بعد از رساله‌ی پیشین با عنوان دین و شئون در سال ۱۳۳۶ق در استانبول نگاشته است با تاکید مجدد بر ضرورت چنین اقدامی، فواید زیر را بر این عمل برمی‌شمارد: توجه مسلمین جهان به آن‌جا معطوف می‌شود، از نفوذ اجانب در حوزه جلوگیری می‌شود، میلیون‌ها ثروت ایران که از بابت وجوه شرعیه به خارج فرستاده می‌شود، در ایران می‌ماند، به علت نوبا بودن این حوزه، هرگونه اصلاحات در حوزه‌ی علمیه امکان‌پذیر است. (اسدالله ممقانی، ۱۳۳۵ش؛ ۶۸)

لحن نسبتاً بی‌تفاوت و سرد تلگراف این سه مرجع به علمای تهران در جریان جمهوری رضاخانی، در نتیجه‌ی حضور آیت‌الله حائری بود چنان‌که سیر بعدی زندگانی‌اش نشان داد، نمی‌خواست که متنی در هواداری یا مخالفت با قدرت سیاسی حاکم را امضا کند چه آن‌که آن دوتن در بازگشتشان به عراق، نامه‌هایی در تشکر از سردار سپه نگاشتند که بسیار احترام‌آمیزتر بود. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۹۱) این بی‌تفاوتی آیت‌الله حتی در جریان نهضت آفتاب‌الله اصفهانی و مهاجرت علمای اصفهان و دیگر شهرها به قم که در اعتراض به قانون نظام وظیفه‌ی اجباری صورت گرفته بود نیز قابل‌مشاهده است.

هرچند که آیت‌الله حائری در هردو مهاجرت در به‌جای‌آوردن آداب روحانیت و استقبال از علمای مهاجر از هیچ‌گونه ابراز احترامی مضایقه نکرده و حتی شاگردان خویش را به شرکت در درس این آیات ترغیب و تشویق می‌کرد (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۳) اما آن‌جا که این مهاجرین به پی‌گیری خواسته‌های سیاسی خویش می‌اندیشیدند دیگر آیت‌الله موسس را درکنارشان نمی‌دیدند. (شریفرازی، ۱۳۳۲؛ ۴۶) این کناره‌گیری در جریان مهاجرت دوم آن‌چنان بود که حتی از حضور در شهر قم نیز اجتناب داشت و در مدت مهاجرت به خارج از شهر سفر کرد. (جواهرکلام، ۱۳۸۲؛ ج ۲: ۲۸۱-۲۷۵ و بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۳)

حتی در قضیه‌ی شیخ محمدتقی بافقی که در اعتراض به عدم‌رعایت حجاب از سوی خانواده‌ی رضاشاه از سوی او مورد حمله قرار گرفته و بازداشت شده بود نیز نه‌تنها خود اقدامی نکرد که دیگران را نیز از تعقیب آن جریان برحذر داشت: «صحبت و مذاکره اطراف قضیه‌ی اتفاقیه مربوط به شیخ‌محمدتقی (بافقی) برخلاف شرع انور و مطلقاً حرام است.» (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۴۴)

باوجود این دوری از دخالت مستقیم در مسایل سیاسی اما آیت‌الله مبارزه‌ی خویش را با سیاست‌های ضددینی رضاشاه به طریق دیگری دنبال می‌کرد و آن تقویت حوزه‌ی علمیه‌ی تازه‌تاسیسش بود با مامشات در قبال برخی اقدامات و سخت‌گیری‌های حکومت و درکنارش تربیت طلاب و فضایی که هر یک بعدها منشأ خدمات فراوانی به جامعه‌ی

اسلامی بودند.^۱ علاوه بر این‌ها با فرستادن برخی از شاگردان خویش به شهرستان‌ها برای تشکیل حوزه‌هایی در آن مناطق و با حمایت‌هایی که از این حوزه‌ها و شاگردان خویش می‌نمود، در توسعه‌ی نهاد آموزشی-مذهبی سعی نمود که این خود مهم‌ترین واکنش درقبال سیاست‌های اسلام‌ستیزانه‌ی رضاشاه بود و همین اقدامات بود که موجب شد تا قم بالقوه به‌صورت دژ محکمی از تعالیم اسلامی و بعدها چون پایگاهی برای مبارزات اسلامی درآید. (الگار، ۱۳۸۸؛ ۳۳۸)

در مورد بقیه‌ی اقدامات و اصلاحات رضاشاه از قبیل اصلاحات قضایی و آموزشی، اتحاد لباس و قانون نظام وظیفه‌ی اجباری نیز آیت‌الله حائری موضع‌گیری اتخاذ نکرد. تنها موضع‌گیری قابل ذکر آیت‌الله حائری در مقابل سیاست‌های پهلوی اول به جریان کشف‌حجاب مربوط می‌شود که آیت‌الله حائری به اصرار اطرافیان، با فرستادن تلگرافی برای شاه، محترمانه از او خواست که از این کار جلوگیری کند که با تهدید وی توسط رضاشاه و تبعید چند تن از نزدیکانش که ظن همکاری‌شان در نوشتن تلگراف می‌رفت، با شدت با آن برخورد شد. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۵۹-۲۵۷)

هرچند که برخی را عقیده این است که آیت‌الله حائری بر اساس دوران‌دیشی و آگاهی از تمایلات سخت ضد‌مذهبی شاه، در پی حفظ حوزه‌ی نوپایش از فروپاشی، از دخالت در امور سیاسی گریزان بود (شریف‌رازی، ۱۳۳۲؛ ۴۶) اما سیره ایشان هم نشان‌دهنده‌ی کناره‌گیری همیشگی‌اش از این امور است. چه پیش از تاسیس این حوزه جدید و در زمانی که در عراق حضور داشت نیز شاهد گریز دائمی وی از درگیر شدن در این چالش‌ها با هجرت یا کناره‌گیری از تمامی عرصه‌هایی هستیم که فقها به سیاست ورزی مشغولند. این بی‌عملی آیت‌الله حائری بی‌شک برگرفته از اندیشه و دیدگاه وی در مورد حکومت بود که به نوعی می‌توان گفت که نظام دو قطبی حکومت مشروعه را نظام مطلوب خویش می‌دانست. (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۷۹-۷۸)



۱- برای اطلاع از اسامی روحانیون و فضایی که از حوزه‌ی درس آیت‌الله حائری بهره برده‌اند نک: شریف‌رازی، پیشین، ۱۳۳۲

به نظر ایشان حفظ اساس اسلام و صیانت از نفوس و اعراض و اموال مسلمانان و دفع مفسد از ایشان واجب است. اما انجام این امور مهم متوقف بر وجود افراد مقتدر مبسوط الید است، هر کس که قدرت انجام این امور را دارد، مکلف محسوب می‌شود. از دید وی دلیل معتبری بر اختصاص تکلیف اداری جامعه در زمان غیبت به حکام شرع و فقها به عنوان منصوب از جانب امام عصر(عج) و نائبان ایشان در دست نیست: «شأن فقیه جامع‌الشرايط اجرای حدود، افتاء، قضاوت و ولایت بر غائبان و قاصران است. این کجا و تصدی حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز فاسقان و کافران و اداره‌ی امور معاش و حفظ قلمرو و رفع سلطه‌ی کافران از ایشان کجا؟» (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۹۸-۹۷) بنابراین سلطان شیعه‌ای که آماده است هرگاه امام عصر(عج) ظهور بفرماید، قدرت را به ایشان تسلیم کند و به تدبیر جامعه‌ی اسلامی و رتق و فتق امور مسلمین و دفع اجانب از سرحدات اسلامی اقدام کند، ظالم محسوب نمی‌شود. به نظر ایشان از ادله‌ی فقهی نحوه‌ی خاصی از حکومت برای زمان غیبت به دست نمی‌آید. (کدیور، ۱۳۷۸؛ ۷۹)

این بی‌اعتنایی به مسایل سیاسی را می‌توان در سیره‌ی شاگرد برجسته‌ی وی آیت‌الله محمدعلی اراکی نیز مشاهده کرد که در زمانی که شور سیاست‌ورزی فقها و مراجع در سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ش حتی از ایران به نجف نیز کشیده شده بود و مراجع سنتی تر آن حوزه هم در باب مسایل سیاسی ایران اظهارنظر می‌کردند، تنها یک تلگرام از آیت‌الله اراکی به شاه در اعتراضش به مفاد لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی مشاهده می‌شود. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۴۹)^۱

این دوری از سیاست خواه ناخواه برای دولت سودمند بود زیرا دولت را از بسیاری از مشکلات و دردسرها رها می‌ساخت. (حایری، ۱۳۸۷؛ ۱۸۰) رضاخان که در ابتدا و در روز تصویب ماده‌ی واحده‌ی خلع قاجار از سلطنت، فروش مشروبات الکلی را ممنوع و قماربازی را غیرقانونی کرده، قیمت نان را پایین آورده و با توصیه به زنان برای حفظ

۱- «حضور مبارک اعلی حضرت همایونی؛ پس از اهدای سلام راجع به تصویب‌نامه‌ی اخیر مشتمل بر سه مطلب معهود، عدم موافقت آن را با موازین شرع انور و عدم رضایت و نگرانی عموم مسلمین جهان را به خاطر شریف معروض و اعلام می‌دارد از توجهات ملوکانه به ترویج دین مبین، الغای صریح آن را در اسرع اوقات انتظار دارد.» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ جلد ۱: ۴۹)

عفت عمومی، اجرای اصول اخلاقی را وعده داده بود و هم‌چنین ادعا کرده بود که دو آرزوی بزرگش در زندگی دستیابی به صلح و امنیت برای مردم و اجرای شرع مقدس اسلام بوده است، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۶۸) پس از تثبیت حاکمیت استبدادی‌اش، آن‌چنان با شدت در مسیری خلاف آن حرکت کرد که کسی را یارای مقابله با وی نبود. وی که با محدود کردن مراسم عزاداری محرم و ممنوع کردن قمه‌زنی و زنجیرزنی، برانداختن رسم دیرین بست‌نشینی و تحصن در اماکن مقدس، جلوگیری از صدور روایید زیارت عتبات عالیات و مکه و مدینه و مهم‌تر از همه کشف حجاب و ایجاد مزاحمت برای بانوان محجبه (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۷۵ و ۱۷۹) ضدیت خود را با نمادها و شعائر مذهبی نشان داده بود، مبارزه‌ای همه‌جانبه را نیز با مبلغان و مفسران رسمی این دین آغاز کرده بود. با قانون اتحاد لباس محدودیت بسیار بیش‌تری بر آنان اعمال کرد. وی حتی بدین نیز بسنده نکرد و با تصرف املاک و زمین‌های وقفی ضربه‌ی سنگینی بر قدرت اقتصادی این نهاد وارد کرد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۱۷۴ و حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۱)

در کنار این محدودیت‌ها برای منادیان سنتی دین، تحت سیاست مبارزه با خرافات که از جانب حکومت تبلیغ می‌شد، شاهد به میدان آمدن مبلغان مورد تایید حکومت چون شریعت‌سنگلجی هستیم که در دارالتبلیغ‌های دولتی به وعظ و خطابه پرداخته (شریعت سنگلجی، ۱۳۲۳؛ ۶) و در کنارش نیز حکومت پهلوی با تاسیس دانشکده‌ی معقول و منقول و موسسه‌ی وعظ و خطابه سعی در تربیت واعظان و مبلغانی متناسب با سیاست‌های خویش داشت. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۹۸-۸۹) والبتّه باید به تمام این‌ها اضافه کرد حملات مطبوعاتی که در این دوره به روش‌های مختلف نسبت به روحانیت صورت می‌گرفت. (کاتم، ۱۳۸۵؛ ۱۸۱-۱۸۰) در کنار این‌ها با ایجاد سازمان پرورش افکار که شاید برگرفته از سازمان‌های مشابه حزب نازی آلمان بود،^۱ تلاشی گسترده داشت

۱- با توجه به آن که پیش‌نهاد تشکیل آن را نیز متین‌دفتری چهره‌ی سیاسی متمایل به آلمان (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۲۹۷) ارائه داده است و هم‌چنین برنامه‌های آن که در کنار شاه‌دوستی و مبارزه با خرافات و عقاید سخیف، بیش‌تر بر ناسیونالیسم و برتری ایرانیان در طول تاریخ و برجستگی پیش‌رفت‌های اخیر کشور تاکید داشت (بصیرت‌منش،

برای تربیت و پرورش فکر و ذهن و اندیشه‌ی ملت ایران در جهت سیاست‌های خویش. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۹۹) چنین به نظر می‌رسد که پهلوی اول با مجموعه‌ی این اعمال قصد داشت تا با تربیت گروهی، نهاد روحانیتی دولتی تشکیل دهد. نهادی نه مانند سابق موازی با نهاد دولت و هم‌سنگ آن و یا گاهی حتی با وزنی بالاتر از آن بلکه زیرمجموعه‌ی دولت و برای مشروعیت‌بخشی و تقویت پایه‌ها و در مواقع ضرور توجیه‌گر سیاست‌ها و عمل کرد آن.

بعد از درگذشت آیت‌الله حائری هم که مراجع ثلاث^۱ اداره‌ی حوزه را بر عهده گرفتند، از شدت این فشارها کاسته نشد. در این زمان حوزه به سختی به حیات خود ادامه می‌داد. نگرانی از تعطیلی حوزه‌ی قم باعث ناامیدی و دلهره‌ی طلاب آن شده بود (شریف‌رازی، ۱۳۳۲؛ ۴۸) تا جایی که حتی مجالس دعایی برای حفظ حوزه برگزار می‌شد. (مصاحبه با آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی، ۱۳۷۲؛ ۸۲) تاثیر این رفتار حکومت تا بدان جا بود که در اواخر دوره‌ی رضاشاه مجموع طلاب حوزه‌ی قم به حدود ۳۰۰ نفر کاهش یافت (مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایی، ۱۳۷۰؛ ۴۷) و بیش‌تر مدارس شهرستان‌ها تعطیل شده یا تغییر کاربری داده بودند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۰)

در این زمان با وجود تفاوتی که در نگاه سیاسی این سه تن وجود داشت اما با حضور رضاشاهی که در اوج قدرت خویش قرار داشت و حتی پیش از این نیز هیچ‌گونه مخالفتی را تحمل نمی‌کرد، هیچ‌یک را یارای مداخله در امور سیاسی و مخالفت با تصمیمات شاه نبود. نه آیات صدر و حجت که موسس حوزه وصی خویش قرارشان داده بود (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۶۹) و نه مرجع سیاسی‌تری چون آیت‌الله محمدتقی خوانساری را چنین پشتوانه و جسارتی بود. با توجه به وصی قراردادن آیت‌الله حائری، آیات حجت و صدر را برای پس از خود، اینان مقام و موقعیت بالاتری یافتند و در میان این دو نیز آیت‌الله حجت بود که چنین مقامی یافت چرا که علاوه بر برتری وجهه‌ی علمی‌اش نزد طلاب (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۶۹) به‌نظر می‌رسد که آیت‌الله حائری نیز

۱۳۸۶؛ ۱۰۱-۱۰۰) این فرض بسیار محتمل به نظر می‌رسد و هدف از آن هم احتمالاً تربیت نیروهایی است برای تشکیل حزبی نیرومند و فرمان‌بردار هم‌چون حزب نازی آلمان، برای تحکیم پایه‌های قدرت شاه و استبداد منورش. ۱- آیت‌الله سید صدرالدین صدر، آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمری و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری.

بی‌میل به اداره‌ی حوزه توسط وی نبود چه آن که حتی مجلس درس و بحث و محل نماز خویش و دفتر شهرییه‌ی طلاب را به وی واگذار کرد. (شریف‌رازی، ۱۳۳۲؛ ۸۹) توافق مشی سیاسی این دو نیز در این نزدیکی بی‌تاثیر نبود. چرا که آیت‌الله حجت نیز گریزان از عرصه‌ی سیاست می‌نمود تا بدان جا که «از تماس و نزدیک‌شدن با سیاستمداران و وزرا و امرا و سفرا و وکلا متوحش و پریشان» می‌گشت. (شریف‌رازی، ۱۳۳۲؛ ۱۰۲) او حتی یک‌بار در پاسخ اعتراض شیخ محمدتقی بافقی که وی را به مبارزه و قیام فرامی‌خواند و خطاب به وی گفته بود شما مگر فرزند امام حسین (ع) نیستید؟ با تبسم گفته بودند: «خیر، من فرزند امام حسن مجتبی (ع) هستم.» (شریف‌رازی، ۱۳۳۲؛ ۱۰۲) این جریان خود به خوبی نمایان‌گر مشی سیاسی اوست. سیره‌ای که مشخصه‌ی اصلی آن کناره‌گیری و عدم‌مداخله در سیاست است تا بدان جا که در بحث صلوه، از ورود به مبحث نماز جمعه که از امور حکومتی است و از وظایف نواب عامه، خودداری می‌نمود. (بصیرت‌منش، ۱۳۸۷؛ ۲۷۲)

هرچند که در تلگرافی که تاریخ آن مشخص نیست و به‌نظر در اعتراض به کشف حجاب، خطاب به آیت‌الله بهبهانی در تهران از ایشان خواست که به اولیای امور تذکر دهد: «در بلاد اسلامی امری که مخالفت آن از جهاتی با شریعت مقدسه محرز است اجرای آن غیرممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود» (جواهرکلام، ۱۳۸۲؛ ج ۲: ۱۸۷) و یا در پاسخ پرسش اتحاد مسلمین از ایشان در مورد اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی چنین گفت: «البته اصل قضیه جای تردید نیست و عموم متدینین و علاقه‌مندان به دین لزوم آن را می‌دانند و شخص حقیر هم اگر حضرات مراجع دامت‌برکاتهم اقدامی فرمایند عملی شود، تبعیت خواهد نمود» (نشریه‌ی آیین اسلام، جمعه ۱۳۲۶/۳/۸؛ ۵)

اما باوجود این نمی‌توان دوری‌گزینی‌اش را از امور سیاسی و حکومتی نادیده گرفت. در کنار آیت‌الله حجت اما در همین زمان آیت‌الله خوانساری نیز حضور دارد که نگاهی متفاوت به سیاست دارد. او در سال ۱۳۳۳ق در جریان جنگ اول جهانی در میدان رزم با انگلیسی‌ها حاضر بود و به اسارت درآمده و طعم تبعید را نیز چشیده بود. وی پس از چهارسال تبعید در مستعمرات انگلیس در شبه‌قاره در سال ۱۳۳۷ق آزاد شده و پس از اقامت کوتاهی در خوانسار به اراک رفته و با هجرت آیت‌الله حائری او نیز به قم مهاجرت

کرد. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ج ۳: ۱۳۳-۱۳۱) هر چند که دیگر در زمان حیات آیت‌الله حائری و حتی پس از آن نیز چندان جلوه‌ای از سیاست‌ورزی‌های پیشین‌اش مشاهده نمی‌شود. آن‌گونه که در پاسخ پرسش پیش‌گفته‌ی اتحادیه‌ی مسلمین چنین می‌نویسد: «مکتوبی به‌عنوان اتحادیه‌ی مسلمین به امضای جناب‌عالی واصل و از مندرجاتش مستحضر شدم و بسیار تقدیس و بسی مورد تمجید می‌باشد... امید است از جانب خداوند تعالی فرجی عاجل برای عموم جامعه‌ی مسلمین فراهم آید و از جمیع مذیق‌ها و فشارهای دینی و دنیوی استخلاص حاصل گردد» (نشریه‌ی آیین اسلام، ۱۳۲۶/۳/۸؛ ۱۶) هر چند که شاید بتوان این تقدیس و تمجید را نشانه‌ای بر تایید مضمون سوال محسوب کرد که با توجه به مذیق‌ها و فشارهای دینی و دنیوی، آیت‌الله از پاسخ صریح بدان پرهیز داشته‌است. اما بعدها در جریان نهضت ملی از فعال‌ترین مراجع بود و از معدود حامیان حوزوی هم‌سنگر سابقش آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام. (رهنما، ۱۳۸۴؛ ۱۹ و ۷۱ و ۸۲-۷۹)

در تایید سیاسی بودن وی همین بس که از سال ۱۳۶۰ق (در حدود سال ۱۳۲۰ش) با احیای سنت متروک در میان شیعیان به اقامه‌ی نماز جمعه در مدرسه‌ی فیضیه پرداخت که پس از مدتی به‌علت کثرت مامومین در مسجد امام حسن عسکری (ع) برپایش می‌نمود. (جواهر کلام، ۱۳۸۲؛ ج ۳: ۱۳۳) این اقدام وی در کنار صرف نظر کردن آیت‌الله حجت از پرداختن به بحث نماز جمعه در درس خویش به خوبی تفاوت اندیشه‌ی این دو مرجع را نشان می‌دهد. شاید همین افکار و اعمال بود که با وجود سابقه‌ی همراهی بیش‌ترش وی را از وصایت آیت‌الله حائری محروم کرد. اما این تحرکات و تفاوت‌ها نیز هیچ‌یک مانع از آن نبود که این سه‌تن با هر گرایش سیاسی که داشتند با پرهیز از دخالت‌های سیاسی، حوزه‌ی علمیه را در آن شرایط بحرانی و حاد اواخر دوره‌ی رضاشاه از خطر نابودی حفظ کرده و تدریس و تامین مخارج طلاب را عهده‌دار شوند.

هر چند در این زمان آیت‌الله حائری و حتی پس از او نیز حوزه‌ی علمیه‌ی قم مقهور قدرت شاه مستبد شده و به سختی نفس می‌کشند اما کمتر از نیم قرن بعد، این شاگردان حوزوی آیت‌الله حائری هستند که رهبری قیامی را برعهده می‌گیرند که طومار حکومت فرزند «رضاشاه کبیر» را پیچیده و انقلابی اسلامی را به پیروزی می‌رسانند.

فرزندی که هر چند پس از روی کار آمدن در سال ۱۳۲۰ش تا سال ۱۳۴۰ش با نهاد مذهب با ملایمت و ممانعت برخورد می‌کرد اما پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ش، با قدرت سعی در اجرایی کردن همان سیاست‌های مذهبی پدر داشت.

عصر محمدرضا شاه

الف) زمان حیات آیت‌الله بروجردی (هم‌کاری سرد): محمدرضای جوان در شهریور ۱۳۲۰ به جای پدر به سلطنت رسید. حکومتی که پایه‌هایش بسیار لرزان و متزلزل می‌نمود. شاه جوان که خود از این موقعیت سست‌اش آگاه بود کوشید تا با تظاهر به مشروطه‌خواهی و دین‌داری و روی آوردن به فعالیت‌های خیریه، محبوبیتی برای خود بدست آورد. (عظیمی، ۱۳۷۲؛ ۶۹-۶۸) با هدف همین جلب قلوب مذهبی‌ها بود که تقاضاهای آیت‌الله قمی^۱ که در زمان پدرش و پس از اعتراض به کشف حجاب به عراق تبعید شده و اکنون پس از برکناری رضاشاه برای زیارت به کشور بازگشته و با استقبال مردم مواجه شده بود، مبنی بر لغو ممنوعیت حجاب و واگذاری مدیریت اوقاف به روحانیون و گنجاندن دروس مذهبی در مدارس پذیرفته شد. (عظیمی، ۱۳۷۲؛ ۱۱۵) در همین راستا بود که از محاکمه‌ی یکی از اعضای فدائیان اسلام که قاتل سیداحمد کسروی بود، چشم‌پوشی شد. شاه هم‌چنین کوشید تا روابط خود را با علمای بزرگ چون آیت‌الله بروجردی، بهبود بخشد. بدین منظور به دیدارش می‌رفت و توصیه‌های وی را محترم می‌شمرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۹)

این نزدیکی البته تنها از جانب شاه دنبال نمی‌شد بلکه روحانیون هم راغب به این رابطه بودند. حضور قدرتمند حزب توده و اندیشه‌های مارکسیستی به عنوان دشمنی مشترک، هر دو طرف را به داشتن چنین رابطه‌ی صمیمانه‌ای ترغیب می‌کرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۲۹-۱۲۸) آن‌گونه که پس از ترور شاه در بهمن ۱۳۲۷، علما با لحنی بسیار صمیمانه نجاتش را تبریک گفتند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۵۰) ترس از همین دشمن مشترک

۱- آیت‌الله سید حسین قمی از مراجع تقلید و ساکن مشهد بود که پس از اعتراض به کشف حجاب به کشور عراق تبعید شد. وی به همراه سید ابوالحسن اصفهانی مرجعیت شیعیلت را برعهده داشت و سه ماه پس از وفات آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی دارفانی را وداع گفت.

بود که در جریان نهضت ملی به کمک شاه آمد تا با حمایت‌های طیف نسبتاً گسترده و تاثیرگذاری از روحانیون بر رقیبی قدرتمند چون مصدق و جبهه‌ی ملی غلبه کند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۱ و ۱۶۰)

اما این‌ها هیچ یک نشانه‌ی تایید کامل شاه از سوی آیت‌الله نبود به طوری که وی در پاسخ نامه‌ی تعدادی از فضایی برجسته‌ی حوزه هم چون آیات گلپایگانی، داماد، کمالوند، حائری یزدی و خمینی که نظر ایشان را در مورد مجلس موسسان تشکیل شده در بهار ۱۳۲۸ پرسیده بودند، هرگونه موافقت با آن را تکذیب و بیان فرمودند: «چگونه ممکن است در چنین امر مهمی اظهار نظر نمایم و حال آن‌که نتایج آن بر من روشن نیست.» (صحیفه‌ی امام (نسخه‌ی دیجیتالی)، ج: ۱؛ ۲۶)^۱ هرچند که با کنار رفتن رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی کشور و در کنارش حملات گاه و بی‌گاه برخی دگراندیشان چون کسروی و حکمی‌زاده به نهاد دین و اساس مذهب، حوزویان را ترغیب به حضور بسیار فعال‌تری در عرصه‌ی سیاست می‌کرد، آن‌چنان‌که فدائیان اسلام و طلاب جوان هوادار آن بدان مایل بودند و عمل می‌کردند، اما در راس حوزه و در میان مراجع این ایده چندان طرفداری نداشت. به خصوص باید به آیت‌الله بروجردی اشاره کرد که با وجود بر عهده داشتن زعامت حوزه و مرجعیت عامه، هیچ علاقه‌ای به سیاست بروز نمی‌داد و حتی دیگران را نیز از آن منع می‌کرد تا جایی که با تشکیل مجمعی از طلاب و فضایی حوزه بر عدم شرکت طلاب در سیاست تاکید کرد (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۵۰) و یا فدائیان اسلام را که با سیاسی کردن فضای حوزه در نظم آن اخلال می‌کردند، از قم و حوزه اخراج کرد (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۱۰) و شهریه‌اشان را قطع کرد.

این برخورد آیت‌الله بیش‌تر ناشی از نگاه وی به سیاست است که با مشاهده‌ی واکنش ایشان در جریان اصلاحات ارضی و مبارزه با بهائیان، نمی‌توان کاملاً بر غیرسیاسی و

۱- متن پرسش به این صورت می‌باشد: «چون منتشر است که راجع به تشکیل مجلس موسسان بین حضرت مستطاب‌عالی و بعض اولیای امور مذاکراتی شده و بالنتیجه با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت فرموده‌اید، نظریه این‌که تشکیل مجلس موسسان موثر در مقدرات آینده‌ی کشور و مصالح دینی و ملی و اجتماعی است، به‌علاوه حدود اختیارات نمایندگان و نتایجی که ممکن است این اقدام داشته‌باشد معلوم نیست، مستدعی است حقیقت این انتشار را برای روشن شدن تکلیف شرعی اعلام فرمایید.» (صحیفه‌ی امام (نسخه‌ی دیجیتالی)، جلد ۱: ۲۶)

بی‌طرف بودن ایشان تکیه کرد هرچند که آیت‌الله نیز در پاسخ اتحادیه‌ی مسلمین و پرسشی در مورد اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی با کنایه از کنار آن می‌گذرد: «راجع به موضوعی که تذکر داده‌بودید، چنین نیست حقیر متذکر این‌گونه مسایل نباشم نهایت این امور را کاملاً باید در اطراف آن دقت و تدبر نمود که در بدو و ختم آن به موانع و محذوری تصادف ننماید.» (نشریه‌ی آیین اسلام، ۱۳۲۶/۳/۸؛ ۴) چنان‌که در جریان کنگره‌ی پیش‌گفته که بر منع طلاب از شرکت در سیاست تأکید شد نیز آیت‌الله با تأیید نظام مشروطه از شاه و سلطنت حمایت کرد (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۱۰۱) در واقع ایشان و هم‌فکران حوزوی دیگرش با تأیید سلطنت و ارزش‌های سیاسی-اجتماعی محافظه‌کارانه‌ی آن، مشروط به محترم داشتن معیارها و قوانین اسلامی در روابط اجتماعی، به حمایت از آن برخاستند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۴۸) این محافظه‌کاری که کاملاً از دو پاسخ پیشین آیت‌الله به پرسش‌های «اتحادیه مسلمین» و هم‌چنین برخی از فضلالی حوزه هویداست موجبی است تا بعضی از محققین ایشان را در گروه «روحانیون محافظه‌کار ساکت» به‌شمار آورند که در حیطه عمل، موضع حاشیه‌نشینی در عرصه سیاست را اتخاذ کرده و مواضع سیاسی آن‌ها نسبت به سلطنت پهلوی، کاملاً ایجابی و در موارد تخلف آن از قوانین شرعی، به تذکر، نصیحت و گاهی اوقات به انتقاد بسنده می‌گردید. (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۸۵)

اگر چه همین محققین معتقدند که اینان نسبت به نهضت ملی نفت جایگاه سکوت و خاموشی (با تأیید ضمنی) را برگزیدند (عظیمی‌اترگله، ۱۳۸۷؛ ۱۰۶) اما شاید آزادی عملی که در دوره‌ی دولت مصدق برای گروه‌های مختلف از جمله حزب توده ایجاد شده بود و به خصوص تندروی‌های این گروه در فاصله‌ی بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲، (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۳۴۴) آیت‌الله بروجردی را آن‌گونه نگران کرده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد در پاسخ تلگراف شاه، «ورود مسعود اعلی‌حضرت» را امیدبخش «اصلاح مفاسد ماضیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین» می‌داند. (اخوی، ۱۳۶۹؛ ۱۸۵)

پس از کودتا به نظر می‌رسد که شاه هنوز فرصت را برای اصلاحات اجتماعی و مذهبی آماده نمی‌دید چه آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجع منحصر و زعیم قدرتمند حوزه، مانعی جدی در برابر این اقدامات بود. شاه که این مطلب را دریافته بود به تثبیت قدرت

خویش در حوزه‌های دیگر پرداخت مسئله‌ی نفت را به سرعت حل کرده و تولید و فروش نفت را در اختیار کنسرسیومی از شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی و اروپایی قرارداد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۱۶) در سال ۱۳۳۴ش ایران با پیوستن به پیمان بغداد به طور رسمی وارد جرگه‌ی کشورهای بلوک غرب شد و چندی بعد با امضای موافقت‌نامه‌ی دفاعی با آمریکا به هم پیمان رسمی این کشور تبدیل شد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۷) اما در داخل نیز دو حزب «ملیون» و «مردم» به رهبری منوچهر اقبال و اسدالله علم تاسیس شد تا با بازی کردن نقش اقلیت و اکثریت، ظاهری دموکراتیک به نظام پادشاهی دهند. احزابی که مردم به طعنه آن‌ها را احزاب «بله قربان» و «چشم قربان» نامیده بودند. وی در کنار افزایش تدریجی نیروهای مسلح از ۱۲۰۰۰۰ نفر به بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر، با استفاده از همکاری‌های فنی سازمان اطلاعاتی اسرائیل و آمریکا و FBI، پلیس مخفی مخوفی با عنوان ساواک، برای کشف و سرکوب سازمان نیروهای مخالف تشکیل داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۱۶-۵۱۵)

قم در سال‌های نخست دهه‌ی ۳۰ در مورد شکست نهضت ملی و عضویت ایران در پیمان بغداد و تداوم حضور شرکت‌های نفتی در کشور سکوت کرد و در عوض دربار نیز با سرکوب توده‌ای‌ها، احترام به مجتهدان و جلوگیری از فعالیت بهائیان و گاه حتی تظاهر به دین‌داری به این سکوت علما پاسخ داد. در این سال‌ها بخشی از فعالیت‌های تبلیغی و علمی حوزه به نفی مارکسیسم اختصاص یافته بود و دو کتاب اصول فلسفه، نوشته‌ی علامه طباطبایی و فیلسوف‌نماها، نوشته‌ی آقای مکارم‌شیرازی، به عنوان کتاب سال انتخاب شدند. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۲) شاه برای اجرای بی‌دغدغه‌ی سیاست‌های خویش در جهت تحکیم پایه‌های قدرتش، به مدارا با نیروهای مذهبی پرداخته و تمایلی به ایجاد جبهه‌ای جدید در برابر خویش نداشت و مسلماً در این احتیاط شاه در قبال مذهب‌یون، اقتدار آیت‌الله بروجردی به عنوان سدی در برابر اقدامات متزلزل‌کننده‌ی جایگاه دین و روحانیت در اجتماع بسیار تاثیرگذارتر بود تا تمایلات قلبی خود شاه.

اما این همراهی هم محدودیت‌هایی را شامل می‌شد و عبور از این خطوط قرمز عواقب وخیمی را برای زیرپا گذارنده‌ی آن به همراه داشت. آن‌چنان که چنین فرجامی برای نواب صفوی و یاران فدائیش مشاهده می‌شود که پس از ترور حسین علا در سال

۱۳۳۴ ش دستگیر و بلافاصله اعدام شدند. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۰۹) در حالی که در همان زمان‌ها آیت‌الله بروجردی و نمایندگانش دسترسی آسانی به دربار داشتند و شاه نیز معمولاً گوش شنوایی برای این توصیه‌ها داشت آن چنان که در مبارزه با بهائیان و مرکز آن‌ها در تهران در همان سال نشان داد (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۱۸۹-۱۸۸) البته شاه پس از تثبیت قدرت و سرکوب توده‌ای‌ها و ملی‌گرایان کم‌کم از علما فاصله گرفت. بهائیان به رغم وعده‌هایی که شاه به آیت‌الله داده بود، هم‌چنان به فعالیت خود ادامه می‌دادند و بی‌حجابی و بی‌اعتنایی به شعائر اسلامی بیش از پیش گسترش می‌یافت و دولت هم در عمل بدان دامن می‌زد که واکنش آیت‌الله بروجردی را نیز به دنبال داشت. چنان‌که در مسئله‌ی اصلاحات ارضی با مخالفت شدید آیت‌الله بود که رژیم از اجرای آن موقتاً منصرف شد. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۴۰) همراهی شاه و روحانیت که در ابتدای این دوره بسیار گرم و صمیمی می‌نمود، رفته‌رفته رو به سردی نهاد و شاید «هم‌کاری سرد» توصیفی باشد از رابطه‌ی دربار و حوزه در این برهه‌ی زمانی. اگر چه در این دوره بزرگان دیگری نیز با تفکراتی متفاوت از آیت‌الله بروجردی در حوزه حضور داشتند که شاید دخالت بیش‌تری را در امور سیاسی می‌پسندیدند چنان‌که پس از رحلت آیت‌الله، خود چنین کردند اما با توجه به زعامت و اقتدار آیت‌الله بروجردی این سکوت محافظه‌کارانه بر حوزه حاکم بود. (عظیمی‌اثرگله، ۱۳۸۷؛ ۸۵)

از رحلت آیت‌الله بروجردی تا پیروزی انقلاب اسلامی

با رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ دور جدیدی از تعامل حکومت پهلوی با جریان مذهبی آغاز شد. شاه در سال ۱۳۳۹ ش به دلیل مشکلات اقتصادی و تمایل دولت مردان آمریکایی، علی‌امینی، سیاست‌مداری لیبرال و وفادار به مشروطه را که به دلیل هم‌کاری سابقش با قوام و مصدق به شدت مورد تنفرش بود (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۱۹) به نخست‌وزیری گمارد و فضای نسبتاً بازی را در اختیار مخالفان قرار داد که شکل‌گیری جبهه‌ی ملی دوم از نتایج آن بود. امینی که با هدف انجام اصلاحات بنیادین در چارچوب قانون اساسی روی کار آمده بود در حالی که نه شاه و نه جبهه‌ی ملی از وی حمایت نمی‌کردند، موفقیتی بدست نیاورد و استعفا داد. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۲۱)

با استعفای امینی، شاه انجام اصلاحات را خود بر عهده گرفت. وی که دیگر مانعی قدرتمند چون آیت‌الله بروجردی را نیز در برابر خود نمی‌دید، فضا را برای تحکیم پایه‌های قدرت استبدادش فراهم می‌دید. اما محاسبات شاه خالی از اشکال نبود و از آن‌جا که حوزه و علمای مطرح آن مشی متفاوتی با آن چه پیش از این از حوزه مشاهده شده بود، در پیش گرفتند. شاید بتوان با توجه به تعامل حوزه با دولت فاصله‌ی درگذشت آیت‌الله بروجردی تا پیروزی انقلاب اسلامی را طی سه دوره‌ی متفاوت در نظر گرفت هرچند که در همین فاصله نیز هریک از مراجع و بزرگان حوزه نیز با توجه به اندیشه‌ی خویش و انتظاراتش روشی را برای مقابله با نظام برمی‌گزید که گاه متفاوت از دیگر مراجع بود اما با وجود آن کلیت حوزه را نمی‌توان خارج از این تقسیم‌بندی دانست.^۱

ب) مرحله‌ی اول؛ ۱۵ فروردین ۱۳۴۰ تا آبان ۱۳۴۳ (مبارزه‌ی سخت): در این مرحله نیروهای مذهبی به رهبری مراجع و در مقابل، حکومت با جبهه‌گیری در برابر یک‌دیگر «جنگی سخت» را آغاز نمودند. این جنگ ابتدا با تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی توسط هیئت دولت آغاز شد که نامه‌نگاری و تلگرافات مراجع و علمای بلاد به شاه و سپس نخست وزیر را برای لغو آن به دنبال داشت. دلایل مخالفت هم برخی مواد این لایحه بود که به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می‌داد و علاوه بر حذف اسلام از شرایط منتخبین، سوگند به کتاب آسمانی را به جای سوگند به قرآن گنجانده بود. در این جبهه پیروزی با علما بود که «نهضت ۲ ماهه» را با موفقیت پشت سر گذاردند. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۴) اما پس از آن شاه خود وارد میدان شد و اصول

۱- نویسنده سنخ‌شناسی عالمان در فاصله‌ی سال‌های آغاز نهضت ملی تا ۴۲، شش‌گونه‌ی متفاوت از رفتار سیاسی را در بین روحانیون شناسایی و معرفی کرده است اما اقدامات رژیم در سال‌های ۴۱ و ۴۲ به گونه‌ای بود که شاهدیم حتی روحانی حامی‌درباری چون آیت‌الله بهبهانی نیز با دیگر مراجع در بیان اعتراضشان همراه شده و به انتقاد از رژیم می‌پردازد. به نظر می‌رسد آن گونه‌شناسی بیش‌تر بر دوره‌ی زمانی سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۰ تطبیق می‌کند و نه پس از آن. هرچند که بعضی از مراجع نیز رفتارشان کاملاً بر آن چه که در آن رساله مطرح شده مطابقت می‌نماید اما نمی‌توان آن را به‌طور کامل بر رفتار همه‌ی مراجع در این برهه و سال‌های پس از آن تا پیروزی انقلاب اسلامی تطبیق داد.

شش‌گانه‌ی انقلاب سفید را به فراندوم گذاشت که تنها یکی از اصول آن «اصلاحات ارضی» بود. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹) ولی علما باز در مقابل این اصلاحات قرار گرفتند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۶۲-۵۷ و ج ۵: ۳۱ و ۳۲) اما شاه در دیدار با نماینده‌ی علما^۱ تاکید می‌کند که بقای سلطنتش به اجرای این اصول بستگی دارد. (رجبی، ۱۳۷۷؛ ۲۶۳)

بی‌اعتنایی مراجع و روحانیون در سفر شاه به قم، عصبانیت شدید وی را برمی‌انگیزد و در پی آن سخنرانی تند شاه علیه روحانیت، راه هرگونه صلح و آشتی بین دو طرف را می‌بندد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۱-۱۴۰) فراندوم برگزار شده و طبق اعلام دولت بیش از ۹۹ درصد مردم بدان رای مثبت دادند. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۲۱۴) در مقابل برخی از مراجع عید نوروز سال ۴۲ را اعلام عزا کردند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۷۲ و ج ۵: ۳۶-۳۷) در پاسخ عوامل و نیروهای رژیم به مراسم عزاداری امام صادق (ع) که در مدرسه‌ی فیضیه از جانب آیت‌الله گلپایگانی برگزار شده بود، حمله کردند. (روحانی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۶۷-۲۷۳) این واقعه آن‌چنان ناراحت‌کننده بود که آیت‌الله حکیم از مراجع قم درخواست کند تا به نجف مهاجرت کنند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۸۴) اما مراجع قم بر بقایشان در قم تاکید داشتند. (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۱: ۹۱-۸۹ و ج ۵: ۴۰-۳۸)

در ۱۳ خرداد آن سال که مصادف با عاشورای حسینی بود، امام خمینی در مدرسه‌ی فیضیه سخنرانی کرده و این بار مستقیماً خود شاه را هدف حملات خود قرار داد (صحیفه‌ی امام (نسخه‌ی دیجیتالی)، ج ۱: ۲۴۸-۲۴۳) که این حمله نیز در روز بعد و در سحرگاه ۱۵ خرداد با دستگیری امام پاسخ داده شد. این اقدام رژیم به قیام خودجوش مردم در همان ۱۵ خرداد منجر شد که با سرکوب شدید توسط نیروهای نظامی رژیم مواجه شد. (نجاتی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۳۶) دولت که گمان می‌برد اوضاع را کنترل و مخالفین را از میدان به‌در کرده، قصد محاکمه‌ی صحرايي خاطيان را داشت (دوانی، بی‌تا، ج ۴: ص ۱۳۰) که یک‌باره با مهاجرت مراجع قم و مشهد و علمای بزرگ

۱- آیت‌الله روح‌الله کمالوند به نمایندگی از روحانیون به ملاقات شاه رفته بود.

شهرستان‌ها به تهران روبه‌رو شد که خواستار آزادی امام و باقی بازداشت‌شده‌های آن چند روز بودند. (دوانی، بی‌تا، ج ۴: ۱۳۴-۱۳۰ و جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۷) در مقابل این اقدام علما، دولت عقب‌نشینی کرد و به تدریج علمای بازداشتی و از جمله امام را آزاد کرد.

پس از آزادی امام با وقفه‌ای چند ماهه، این مبارزه بر سر قانون کاپیتولاسیون از سر گرفته شد که این بار به بازداشت و تبعید فوری ایشان در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ انجامید. (جعفریان، ۱۳۸۷؛ ۲۸۹) با دستگیری و تبعید امام که بدون بروز واکنش جدی یا جنبشی در میان نیروهای مذهبی روی داد و در کنار آن کناره‌گیری برخی دیگر از مراجع از مبارزه‌ای در آن سطح پیشین، دیگر رویارویی و برخوردی چون گذشته میان دولت و حوزه مشاهده نمی‌شود. در این مرحله تا سال ۴۲ تقریباً تمامی مراجع چه آنان که حامی دربار شناخته می‌شوند و چه آنان که محافظه‌کارانه سکوت اختیار می‌کردند، چه مراجع سنتی و چه مراجع سیاسی همه در کنار هم به مقابله با رژیم پرداختند هر چند که گاه اختلافاتی نیز بروز می‌کرد که مهم‌ترین آن بر سر اصلاحات ارضی بود که گروهی اصلاحات ارضی را اساساً مخالف شرع و اسلام دانسته و با آن مخالفت می‌کردند و گروهی نیز به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیدند اما از سال ۴۲ برخی از مراجع خود را کنار کشیده و دیگر حاضر به همراهی در اعتراضات علنی و بعضاً تند نسبت به حکومت نبودند و پی‌گیری مطالبات خویش را در سکوت می‌پسندیدند اما با تبعید امام دیگر معدود مراجع سیاسی میانه‌رو نیز که هر چند در سطحی پایین‌تر از امام و ملایم‌تر از ایشان، انتقاداتی مطرح می‌کردند نیز با توجه به عدم اتحاد سابق روشی دگر برای بیان اعتراضشان برگزیدند.

ج) مرحله‌ی دوم؛ از آبان ۴۳ تا دی‌ماه ۵۶ (مبارزه‌ی نرم): با بسته‌شدن فضای سیاسی و عدم امکان مبارزه‌ی قانونی، آن‌گونه که مهندس بازرگان در دادگاه نظامی خویش پیش‌بینی کرده بود، گروه‌هایی چه مذهبی و چه غیرمذهبی، به سمت اقدامات رادیکال کشیده شدند، که ترور حسنعلی منصور توسط جوانان مذهبی هیات‌های مؤتلفه (براهویی، ۱۳۸۶؛ ۲۵۲) و یا سوق‌د به شاه توسط یکی از اعضای گروه چپ نیکخواه

بهرامی (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۳۱۵) و علاوه بر آن‌ها تشکیل گروه حزب ملل اسلامی با مشی مسلحانه از علائم این رادیکالیزه شدن فضای مبارزات سیاسی بود. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۳۱۲) حتی سنگ بنای سازمان مجاهدین خلق هم توسط سه تن از شاگردان جوان مهندس بازرگان در همین ایام گذاشته شد. (حسن‌زاده، ۱۳۸۶؛ ۲۲۳) این‌ها همه برکناری سرلشکر پاکروان رئیس معتدل ساواک و روی کارآمدن نصیری را در پی داشت که با حمایت شاه به تقویت ساواک پرداخت و جنگی همه‌جانبه و البته با خشونت بی‌سابقه علیه مخالفان به راه انداخت. ساواک با به کارگیری شکنجه‌ها و وحشی‌گری‌های بی‌سابقه به یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی جهان تبدیل شده بود. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۴) این خشونت‌ها بدان حد بود که سازمان‌های حقوق‌بشر در اوایل دهه‌ی ۵۰ ایران را یکی از بزرگ‌ترین نقض‌کنندگان حقوق‌بشر در جهان نامیدند. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۶۱۵)

شاه پس از ۱۵ خرداد دیگر پشتیبانی همه‌ی نیروهای مذهبی و بیش‌تر سازمان‌ها و حزب‌های مستقل سیاسی را از دست داد و به ناچار به اجبار، زور و حمایت خارجی تکیه کرد. در این زمان دیگر علما، توده‌های عظیم مذهبی، بازار و طبقه‌ی متوسط مذهبی و بخش‌هایی از روشن‌فکران و طبقه‌ی متوسط مدرن، نیروهای مطرود حکومت را تشکیل می‌دادند. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۴-۱۴۳) وی نیز چون پدرش پیشرفت و توسعه را در هم‌سان شدن با غرب می‌دید و با همین اندیشه سعی بر تحمیل الگوهای غربی توسعه بر جامعه‌ی کاملاً متفاوت ایران داشت. از جلوه‌های عینی این غرب‌گرایی در عرصه‌ی سیاست، گرایش به آمریکا بود که در این مسیر تا مرز وابستگی پیش رفت و از نخستین علایم این وابستگی نیز تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون بود. وی در کنار سعی‌اش در ایجاد روابط حسنه با همسایه‌ی شمالی و بلوک شرق، با دول غربی نیز مراودات خود را گسترش داده و هم‌کاری‌های گسترده‌ی خود در زمینه‌های مختلف را با اسرائیل توسعه می‌داد. او هم‌چنین وسواس عجیبی در خرید و استفاده از مدرن‌ترین تکنولوژی‌ها، به ویژه از نوع نظامی‌اش داشت و با افزایش قیمت نفت، انبارها را از سلاح‌های پیشرفته‌ی غربی انباشت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۳۵) این هم‌گرایی با غرب آن‌چنان بود که وی نقش

ژاندارم منطقه را بر عهده گرفته بود تا بدان‌جا که در سرکوب شورشیان ظفار، نیروهای خویش را به عمان اعزام داشت. (نجاتی، ۱۳۸۶؛ ج ۱: ۲۶۶)

وی علاوه بر شخصیت نجات‌بخشی که در خارج برای خویش متصور بود، در داخل نیز مدعی بود که رسالتی الهی برای نجات کشور بر دوش دارد، مورد عنایت الهی است و حتی با امام زمان (عج) نیز دیدار کرده است. (مصاحبه‌ی اورینا فالاجی با شاه ایران، ۱۳۵۷؛ ۹-۱۱) افزایش قیمت نفت و سرازیر شدن درآمد نفتی سرشار به کشور در القای این تصورات بی‌تاثیر نبود. این درآمد کلان که به رشد اقتصادی بالا و درآمد سرانه‌ی باور نکردنی منجر شده بود، (کاتوزیان، ۱۳۸۷؛ ۳۰۸-۳۰۹) آن چنان شاه را مجذوب و افسون کرده بود که با تبلیغات گسترده در مورد آرمان‌های پهلویسم، این مکتب را از تمامی مکاتب جهان چون سوسیالیسم، دموکراسی و لیبرالیسم برتر می‌انگاشت (مصاحبه‌ی اورینا فالاجی با شاه ایران، ۱۳۵۷؛ ۲۰-۱۶) و به اروپاییان آیین کشورداری می‌آموخت. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۵) وی درحالی که سعی می‌کرد آخرین تکنولوژی‌های نظامی و هسته‌ای را در اختیار بگیرد، دموکراسی و آزادی غربی را به تمسخر می‌گرفت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۲)

در این دوره دگربار ناسیونالیسم و باستان‌گرایی به عنوان یکی از نشانه‌های اصلی حکومت پهلوی بازسازی شد. در کنار القابی چون «علی‌حضرت همایونی»، «بزرگ ارتشتاران» و «شاهنشاه» به عنوان نشانه‌هایی بر بزرگی و قدرت وی، لقب «آریامهر» نیز قرار گرفت که تأکیدی بود بر گذشته‌ی باشکوه این سلطنت و نشان‌گر آن که میراثی است از دوران پرشکوه باستان. شاید مهم‌ترین جلوه‌ی این باستان‌گرایی را بتوان در جشن‌های پرهزینه‌ی ۲۵۰۰ساله‌ی پادشاهی مشاهده کرد و آخرین بروز رسمی این اندیشه، تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی بود که سال ۱۳۵۵ش سال ۲۵۳۵شاهنشاهی اعلام شد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛ ۱۴۷-۱۴۶) و ایران یک شبه ۱۲۰۰سال به جلو رفت. (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۶)

اما این تنها بعد آن تغییر نبود. از آن رو که این تقویم جدید جایگزین تقویم هجری شده بود، رواجش معنایی جز ضدیت با اسلام و فرهنگ اسلامی در بر نداشت که در کنار تصمیمات دیگر رژیم، علما و توده‌های مذهبی را نگران می‌کرد. (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹؛

۱۴۷) تصمیماتی چون تاسیس سینما در قم، امتحان‌گیری از طلاب توسط اداره‌ی آموزش و پرورش، برگزاری جشن‌های فرهنگ و هنر شیراز، تصویب قوانینی چون قانون حمایت از خانواده و علاوه بر این‌ها دخالت‌های سازمان اوقاف در امور حوزه‌ها و چاپ برخی کتب ضداسلامی هم خاطر مراجع را بسیار می‌آزرد. ایجاد حزب رستاخیز که تشکیل‌اش نیز خود با واکنش تند بعضی از علما مواجه شد، (نک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴؛ ج ۵: ۱۶۰ و صحیفه‌ی امام، ج ۳: ۷۱) و عمل‌کردی که خاطرات سیاست‌های رضاشاهی را زنده می‌کرد، بر دایره‌ی این تقابل می‌افزود. حکومت با فرستادن بازرسان ویژه برای بررسی موقوفات مذهبی و منحصر کردن مجوز انتشار کتب مذهبی به اداره‌ی اوقاف و در کنارش به تشویق دانشکده‌های الهیات می‌پرداخت تا با گسترش نهاد تازه تاسیس «سپاه دین» که تقلیدی از «سپاه دانش» بود، به دهقانان «اسلام راستین» را بیاموزد. این رفتار در کنار فکر تاسیس دانشگاه اسلامی و یا ایجاد دارالترویج یادآور تلاش رضاشاه برای تربیت روحانیت جدیدی در خدمت حاکمیت بود. در همین حال «مجلس رستاخیزی» نیز سن ازدواج دختران و پسران را هم از ۱۵ و ۱۸ سال به ۲۰ سال افزایش داد. وزارت دادگستری نیز قضات را در اجرای قانون حمایت از خانواده‌ی مصوب سال ۱۳۴۶ ش تحت فشار قرار می‌داد (آبراهامیان، ۱۳۸۷؛ ۵۴۶ و ۵۴۷) قانونی که تصویبش خود موجب تقابل گسترده‌ی رژیم با نیروهای مذهبی گشته بود.

د) **مرحله‌ی سوم؛ دی‌ماه ۵۶ تا بهمن ۵۷ (مبارزه‌ی سخت):** در همین فضای پرتنش بود که توهین روزنامه‌ی اطلاعات به رهبر دینی در تبعید، حوزویان را به جوش و خروش آورد و مانند آتشی بود بر انبار باروت خشم فروخورده‌ی این چند ساله‌ی نیروهای مذهبی جامعه. این بار هم جنگی آغازید که فرجامش پایانی بود بر رژیم پهلوی و شروعی بر نظامی جدید به رهبری حوزویان. دوباره جنگی سخت آغاز شد. روحانیتی که با توهین به مرجع و رهبر دینی تبعید شده‌اشان به میدان اعتراض آمده بودند و این بار به پشتیبانی مراجع قم دل‌گرم بودند، با سرکوب در ۱۹ دی‌ماه عقب نشستند و مهم‌تر آن که مراجع نیز نه تنها با ریخته شدن خون کنار نکشیدند که حتی با حمله‌ی

ماموران و عوامل رژیم در اردیبهشت ۵۷ به بیت دو تن از این مراجع، در این مبارزه‌ی خویش راسخ‌تر شدند. برگزاری مراسم چهلم برای شهدا و نابخردی رژیم در سرکوب آن‌ها، آتش مبارزه را شعله‌ور نگه می‌داشت تا آن‌که با فراگیر شدن امواج انقلاب، عمر رژیم پهلوی به سر آمده و با سرنگونی آن انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. در این برهه از مبارزه آن چه به چشم می‌آید حضور مراجع تقلید از ابتدا تا انتهای مبارزات و نقش غیرقابل انکارشان در بسیج توده‌های مختلف مردم بود.

نتیجه‌گیری:

هرچند در رفتار حکومت پهلوی و در سیاست‌های مذهبی این رژیم گاهی نزدیکی‌هایی با نهاد دین و نیروهای مذهبی جامعه قابل مشاهده است اما این رفتار و این سیاست‌ها را نمی‌توان به عنوان مشخصه‌ی حکومت پادشاهان سلسله‌ی پهلوی دانست و هر دو پادشاه این حکومت یعنی رضاشاه و هم محمدرضاشاه اگرچه در ابتدا و آغاز حکومت خویش مواضعی هم‌سو با نیروهای مذهبی جامعه و مراجع تقلید اتخاذ کرده و در محترم شمردن دین و علمای دینی مذايقه نمی‌کردند اما این همه نه از روی دغدغه‌های دینی اینان که براساس مصالحی خاص و براساس عوام‌فریبی ایشان بود تا پایه‌های حکومت نوپا و در ابتدا متزلزل خویش را استحکام بخشند. چنان‌که پس از به قدرت رسیدن هر دو شاه از ایجاد محدودیت برای نهاد دین و متولیان رسمی آن یعنی روحانیون دریغ نکرده و با تاسیس موسساتی خاص سعی در تربیت روحانیونی در خدمت حکومت و مبلغ سیاست‌های آن داشتند.

در مقابل مراجع تقلید نیز به عنوان راهبران نهاد دین هرچند در مقاطعی برای مقابله با دشمنی مشترک از در دوستی با حکومت وارد می‌شد اما در مقابل سیاست‌های غیرمذهبی و ضدمذهبی حکومت هیچ‌گاه با آن توافقی نداشت. اگرچه در زمان‌هایی نیز بر اثر فشار و سرکوب حکومت و یا شاید به‌منظور جلوگیری از ائتلاف نفوس از مبارزه‌ی علنی دست می‌کشیدند اما در همان زمان نیز با تربیت شاگردانی مبارزه‌ی خویش را در مسیر دیگری دنبال می‌کردند. و همین شاگردان بودند که در کنار دیگر مراجع با

روشن‌گری و هدایت مردم پیروزی انقلابی اسلامی را با رهبری حضرت امام خمینی موجب گشتند.

منابع:

- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشرنی، تهران، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۷.
- اترگله، فاطمه عظیمی، «سنخ‌شناسی مواضع روحانیون در مواجهه با سیاست و حکومت محمدرضا شاه از نهضت ملی تا ۱۵ خرداد»، سیدهاشم آقاجری، پایان‌نامه‌ی مقطع کارشناسی ارشد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۷.
- اخوی، شاهرخ، «نقش روحانیت در صحنه‌ی سیاسی ایران»، در: مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، گردآورنده: جیمزبیل و ویلیام راجرلوپس، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- استادی، رضا، خاطرات شیخ رضا استادی، تدوین: عبدالرحیم اباذری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۷.
- براهویی، نرجس خاتون، «احزاب مذهبی»، در: تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، به اهتمام: مجتبی مقصودی، تهران، نشر روزنه، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- بصیرت‌منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران، نشر عروج، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- جعفریان، رسول، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی ایران؛ ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران، خانه کتاب، چاپ نهم، ۱۳۸۷.
- جوهر کلام، عبدالحسین، تربت پاکان قم؛ شرح حال مدفونین در سرزمین قم، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول ۱۳۸۲.
- حایری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- حسن‌زاده، اسماعیل، «مشی چریکی چپ در ایران»، در: تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، به اهتمام: مجتبی مقصودی، تهران، نشر روزنه، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چاپ دوم، پاییز ۱۳۸۹.

- دوانی، علی، قم، نهضت دو ماهه، چاپ حکمت، ۱۳۴۱ ش.
- ، علی، نهضت روحانیون ایران، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، ۱۳۵۸، جلد چهارم.
- رجبی، محمدحسن، زندگی سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- رهنما، علی، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، تهران، گام‌نو، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی، تهران، نشر عروج، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۸۱. شریعت سنگلجی، محو الموهوم، تهران، چاپ‌خانه‌ی تابان، اردی‌بهشت ۱۳۲۳.
- شریف رازی، محمد، آثارالحجه، موسسه‌ی مطبوعاتی دارالکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۳۳۲.
- صابری همدانی، احمد، خاطرات آیت‌الله صابری همدانی، تدوین: سید مصطفی صادقی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴.
- صحیفه‌ی امام، تهران، موسسه‌ی چاپ و نشر عروج، نسخه‌ی دیجیتالی.
- عظیمی، فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- فرید مدرس، «رئیس حوزه؛ تاریخچه‌ی زندگی آیت‌الله العظمی سیدمحمدرضا موسوی گلپایگانی»، هفته‌نامه‌ی شهروند امروز، سال سوم، شماره‌ی ۵۳، ۱۳۸۷/۴/۱۶
- کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه: احمد تدین، تهران، نشر کویر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، تهران، نشرنی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
- الگار، حامد، نیروهای مذهبی در ایران قرن بیستم برگرفته از تاریخ ایران کمبریج، ترجمه: تیمور قادری، تهران، نشر مهتاب، ۱۳۸۸.
- گرامی، محمدعلی، خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، به کوشش: محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، زمستان ۱۳۸۱
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اسناد انقلاب اسلامی، تهران، جلد اول، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۴

مرکز بررسی اسناد تاریخی، آیت‌الله گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵.

مسعودی خمینی، خطرات حجه‌الاسلام مسعودی خمینی، تدوین: جواد امامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۱.

مصاحبه با آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی، مجله‌ی حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲
مصاحبه با آیت‌الله سید محمدباقر سلطانی طباطبایی، مجله‌ی حوزه، ش ۴۴-۴۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰

مصاحبه‌ی اورینا فالاجی با شاه ایران، بی‌جا، نشر آواز، ۱۳۵۷.
معادیخواه، عبدالمجید، جام شکسته؛ عبدالمجید معادیخواه، خطرات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۴.

ملایی توانی، علیرضا، مشروطه و جمهوری، تهران، نشر گستره، ۱۳۸۱.
ممقانی، اسدالله، مسلک الامام فی سلامه الاسلام، به کوشش: صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۳.

دین و شئون و طرز حکومت در مذهب شیعه، تهران، چاپ‌خانه‌ی مجلس شورای ملی، چاپ دوم، ۱۳۳۵ش.

موسوی تبریزی، سیدحسین، خطرات آیت‌الله موسوی تبریزی، تهران، چاپ و نشر عروج، چاپ اول ۱۳۸۴.

نجاتی، غلامرضا، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله‌ی ایران، از کودتا تا انقلاب، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ هشتم، ۱۳۸۶.

نشریه آیین اسلام، ۱۳۲۶
نشریه همایون، سال اول، شماره دوم، ۱۳۱۳.

همایون کاتوزیان، محمد علی، اقتصاد سیاسی ایران، تهران، نشر مرکز، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷.

دولت و جامعه در ایران، تهران، نشر مرکز، ج چهارم، ۱۳۸۶.